

تاریخ‌مندی جنبش مشروطه؛ بررسی رابطه تحولات اجتماعی ایران معاصر با جنبش مشروطه

ابوالفضل دلاوری^۱ * محمدرضا خطیبی نژاد^۲

چکیده

هدف مقاله، بررسی رابطه جنبش مشروطه با تحولات اجتماعی ایران معاصر است. این نوشتار با طرح دو مفهوم تاریخ‌مندی و حیات اجتماعی، درصدد تحلیل نسبت دو مفهوم مزبور با تحولات اجتماعی ایران معاصر است. این نوشتار در صدد تبیین تأیید بنیادین جنبش مشروطه از طریق خلق تاریخ‌مندی و سپس ایجاد حیات اجتماعی نوین بر تحولات اجتماعی ایران معاصر است. رهیافت نوشتار، برگرفته از نظام روابط اجتماعی (نظام کنش) و روش نوشتار مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی است. بر مبنای تحلیل و تبیین ارائه شده در نوشتار، جنبش مشروطه حیات اجتماعی مردم ایران را در سه ساحت ذهنی، کنشی و ساختاری تغییر داد. در بُعد ذهنی، حق حاکمیت ملی به مثابه حق تعیین سرنوشت به مردم واگذار شد. در بُعد عینی (کنشی)، زمینه‌های کنش‌گری فردی و جمعی شکل یافت، و در بُعد ساختاری، بافت‌های نهادی جدید ایجاد شد. در واقع با وقوع جنبش مشروطه، امکان تحقق امر سیاسی در جامعه ایرانی فراهم شد.

واژگان کلیدی: مشروطه، تاریخ‌مندی، حیات اجتماعی، نظام روابط اجتماعی، جنبش‌های اجتماعی، تحولات اجتماعی.

فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی • سال ششم • شماره بیست‌ونجم • زمستان ۹۶ • صص ۱۰۶-۷۵

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۳/۲۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۲/۲۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی، (abdelavari@gmail.com)

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، نویسنده مسئول (mr_khatibi@yahoo.com)

مقدمه

تاریخ ایران معاصر با جنبش‌های اجتماعی در آمیخته است. زنجیره‌ای از این جنبش‌ها به گونه‌ای؛ به ویژه طی سده اخیر، روی داده که نسل‌های ایرانی دست کم یکی از این جنبش‌ها را تجربه کرده است. تبارشناسی جنبش‌های اجتماعی ما را به آغازین رویارویی‌های ایران با غرب می‌رساند. این رویارویی لحظه تاریخی مهمی است، چرا که منشاء پیدایش تحولات، تغییرات و پدیده‌های نوینی در ایران معاصر است. رویارویی مزبور بر ذهن و روح ایرانیان آثار عمیقی گذاشت و تبعات این آثار، ایرانیان را به تلاش برای بازتعریف یا بازسازی زیست اجتماعی و نظام سیاسی خود وادار کرد.

از جمله آثار این بازتعریف‌ها، مجادله‌هایی است که طی چند دهه اخیر پیرامون نسبت تحولات اجتماعی با جنبش‌های اجتماعی روی داده است. نقطه کانونی این مجادله‌ها، علاوه بر تقابل رویکردهای نظری، تقابل فضای ذهنی (پارادایم) است که بیان‌کننده چگونگی ایجاد رابطه و نسبت میان جنبش‌های اجتماعی و تحولات اجتماعی است. در خوانش متعارف، جنبش اجتماعی به‌عنوان یک پدیده اجتماعی، به‌مثابه رویداد و پروژه نگریسته می‌شود. پیامد تلقی جنبش اجتماعی به‌عنوان رویداد یا پروژه نیز ایجاد دو رویکرد متفاوت در یک فضای ذهنی مشترک (پارادایم) است. در رویکرد نخست، جنبش‌های اجتماعی تابع تحولات اجتماعی هستند. اغلب تحلیل‌گران مسائل سیاسی و اجتماعی ایران، تحولات یادشده را مبنایی برای تحلیل و تبیین جنبش‌های اجتماعی قرار می‌دهند. (زاهد، ۱۳۸۱؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۷؛ آبراهامیان، ۱۳۷۹؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۱؛ اشرف، ۱۳۸۳؛ کدی، ۱۳۷۵؛ معدل، ۱۳۸۲؛ مهرآیین، ۱۳۸۵؛ کاتوزیان، ۱۳۸۰؛ بشیریه، ۱۳۹۳؛ بیات، ۱۳۹۱). در رویکرد دوم، تحولات اجتماعی تابع جنبش‌های اجتماعی هستند (حسین‌زاده، ۱۳۸۷؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۱؛ اشرف، ۱۳۸۳؛ فوران، ۱۳۸۲؛ کدی، ۱۳۸۳).

نقطه مشترک دو رویکرد در ارائه تصویری شیء‌شده از جنبش‌هاست. به باور آنان، اولاً، جنبش‌های اجتماعی دارای نقطه آغاز و انجامی هستند که می‌توان برای آن دوره تاریخی مشخصی را بیان کرد. و ثانیاً، مبتنی بر آن باور و رهیافت، پیامد جنبش‌ها از دو حالت خارج نیست؛ جنبش‌ها یا پیروز می‌شوند یا شکست می‌خورند که پیروزی و شکست‌شان در یک برهه زمانی قابل مشاهده و بیان است.

این نوشتار درصدد نشان دادن این نکته است که شناخت و تبیین تحولات اجتماعی تابعی از شناخت جنبش‌های اجتماعی است. به عبارت دیگر، جنبش‌های اجتماعی هم از لحاظ هستی‌شناسی و هم معرفت‌شناسی مقدم بر فهم و درک تحولات اجتماعی هستند. در این رویکرد بیش از آن که جنبش‌ها به‌عنوان یک رویداد و پدیده، که دارای تبعات سیاسی و اجتماعی هستند، در نظر گرفته شوند، اولاً به‌عنوان یک امکان نظری^۳ برای فهم جامعه و رویدادهای جامعه در نظر گرفته می‌شوند. و ثانیاً، پیامد جنبش‌ها در سطحی ذهنی، عینی و ساختاری به صورت توامان ملاحظه می‌شود. مبتنی بر این رهیافت، جنبش‌ها با ایجاد تاریخ‌مندی جدید، حیات اجتماعی را در هستی و معرفت جدیدی قرار می‌دهند. به عبارت دیگر درک جنبش اجتماعی در این نوشتار فراتر از پدیده‌های معمول و مرسوم اجتماعی همانند جنگ، رکود اقتصادی، مهاجرت، رشد یا کاهش جمعیت، اعتیاد، بیکاری و از این نوع موضوعات و مسائل اجتماعی است.

به طور خلاصه می‌توان سه رویکرد مزبور را چنین نشان داد:

رویکرد اول: تحولات اجتماعی جنبش‌های اجتماعی (پروژه) ←
رویکرد دوم: جنبش‌های اجتماعی تحولات اجتماعی (پروژه) پلوا ← نخست
رویکرد سوم: شناخت جنبش‌های اجتماعی شناخت تحولات اجتماعی (پروژه) پارادایم دوم
مفروض نخست، بیان‌کننده شکل‌یابی جنبش مشروطه با توجه به لحظه مواجهه ایران با غرب است.
مفروض دوم، توصیف‌کننده شکل‌یابی تاریخ‌مندی^۴ و حیات اجتماعی^۵ نوین در ذیل جنبش مشروطه است.

مبتنی بر مفروضات و ادعای بیان‌شده، مسئله کانونی این‌گونه طرح می‌شود که نسبت جنبش‌های اجتماعی با تحولات اجتماعی در ایران معاصر، تقلیل‌گرایانه فهم شده است. تصویر و درک اغلب فعالان و صاحب‌نظران از جنبش‌های اجتماعی بیهودگی، بی‌اثری و حداکثر تأثیر محدود آنهاست، (حسین‌زاده، ۱۳۸۷؛ فوران، ۱۳۸۲) چرا که جنبش‌های اجتماعی را رویدادی موقت یا پدیده‌ای تبعی (دنباله‌روی تحولات اجتماعی) می‌دانند. بدیهی است در این تلقی، جنبش‌های اجتماعی عارضه‌ای شکننده (فوران، ۱۳۸۲) در نظام اجتماعی ایران تصور می‌شوند و لذا پژوهشگر باید درصدد بررسی علل و شرایط ناکامی‌ها و شکست‌های آنها برآید.

پرسش اصلی نوشتار این است که در ایران معاصر، نسبت تحولات اجتماعی با جنبش مشروطه چگونه تحلیل می‌شود؟ در ذیل پرسش کانونی مذکور چند پرسش فرعی امکان طرح می‌یابد:

۱. تاریخ‌مندی جنبش مشروطه چیست؟

۲. حیات اجتماعی جنبش مشروطه دارای چه ویژگی‌هایی بود؟

این نوشتار مبتنی بر روش مطالعه اسنادی و استدلال تحلیلی - تاریخی (کیفی) است. روش تاریخی^۶ زنجیره‌ای از «شواهد، مفاهیم، تفسیر و معانی» است که به اختصار تفسیر داده‌ها برای رسیدن به معانی پدیده‌ها نیز گفته می‌شود (علی‌احمدی، ۱۳۸۲: ۲۶۱). تبیین تاریخی نیز برقراری رابطه علی میان پدیدارها و رخدادهای تاریخی است. از آنجا که کلیه تبیین‌های علمی از جمله تبیین تاریخی، علی هستند (فروند، ۱۳۷۲: ۱۰۶؛ لیتل، ۱۳۷۳: ۵) یکی از اهداف مطالعات تاریخی فهم علل و تبعات رویدادهای تاریخی است. اساساً مطالعات تاریخی به دنبال تبیین نتایج معینی از موردهای خاص رخ داده تاریخی هستند (Mahoney & Terrie, 2008). بیان این نکته ضروری است که هنگام سخن گفتن از علل در تبیین تاریخی (تحلیل کیفی)، منظور علل یا شروط لازم و کافی است و نه متغیرهای مستقلی که به صورت متوسط بر متغیرهای وابسته (تحلیل کمی) تأثیرگذار هستند (طالبان، ۱۳۸۹). این روش دارای سه رویکرد فلسفی، تفهیمی و ساختی است. رویکرد تفهیمی - فلسفی) یا فرضیه‌های علی (ساختی) از مفاهیم جامعه‌شناختی برای دست‌یابی به تعبیرهای معنادار زمینه‌مند و زمان‌مند (تفریدی) بهره برده می‌شود (سیدامامی، ۱۳۷۷؛ ربانی‌خوراسگانی، ۱۳۷۷؛ اسکاچپول، ۱۳۸۸).

بنابراین جنبش مشروطه در این نوشتار مبتنی بر رویکرد تفهیمی یا همان تفسیر تاریخی^۷ بررسی و تحلیل می‌شود. مدارک و داده‌های مورد تحلیل در مطالعات تاریخی مبتنی بر داده‌های ثانوی است و به بررسی آثار موجود از تاریخ‌شناسان اکتفا می‌شود. در روش تاریخی دو موضوع استنتاجات منطقی اهداف و مقاصد کنشگران و همچنین فهم چگونگی بروز و

-
4. Historicity
 5. Social Life
 6. Historical research
 7. Historical Interpretation

شکل‌یابی پدیده‌ها موضوع کانونی است.

تکنیک گردآوری داده‌ها از طریق مطالعه اسناد و مدارک و روایت صورت می‌پذیرد. اسناد مورد نظر عبارت از روزنامه‌ها و مجلات فارسی منتشره در ایران و خارج از ایران، اسناد مراکز پژوهشی و تاریخی در ایران، کتب، مقالات و پایان‌ها و در نهایت رمان‌ها و اشعار منتشر شده در بازه زمانی مورد مطالعه است. گردآوری داده‌ها مبتنی بر منابع ثانویه است که با مراجعه به اسناد و مدارک تاریخی و پژوهش‌های گذشته، گردآوری می‌شود. استفاده از روایت نیز برای آزمودن و کشف زمان‌مندی کنش اجتماعی و رخداد‌های تاریخی است.

۱. چارچوب نظری پژوهش

جنبش اجتماعی در دستگاه نظری این نوشتار به مثابه رهیافت نظری است. در این رهیافت، مفهوم «نظام روابط اجتماعی» (کنش) به عنوان مفهوم مرکزی، جایگزین «نظام اجتماعی» به مثابه دیدگاه متعارف می‌شود (تورن، ۱۳۸۶: ۱۱۰؛ Touraine, 1977؛ Melucci, 1980). آلن تورن مدعی است: «جامعه‌شناسی، دانش بررسی جنبش‌های اجتماعی است» (حاجلی، ۱۳۸۶: ۱۱). تورن تفاوت این رهیافت با رهیافت متعارف را چنین توضیح می‌دهد: «مفهوم جنبش اجتماعی حاکی از دیدگاه متفاوتی از حیات اجتماعی است. این مفهوم به جای تحلیل نظام اجتماعی به عنوان مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها و مختصات الگوهای فرهنگی درون هنجارهای نهادین و اشکال سازمان اجتماعی و فرهنگی، به تضاد ساختاری در «جامعه‌ای» معین حول کنترل ابزارهای دگرگونی و «تولید» حیات اجتماعی اهمیت می‌دهد» (تورن، ۱۳۸۶: ۸۹؛ Melucci, 1980). از این منظر، گروه‌ها و جنبش‌ها هر یک به دنبال دگرگونی وضعیت، مبتنی بر عقلانیت خودشان هستند. در واقع، ایده جنبش‌های اجتماعی در افقی بالاتر از نظام اجتماعی (کارکردگرایی-تضاد) و فراغایت‌انگاری کارکردگرایانه به پدیده نگاه می‌کند. تفاوت این رهیافت با رهیافت نظام اجتماعی در سه نکته است؛ نخست، موضوع اختلال ساختاری را به عنوان منشاء جنبش رد می‌کنند. دوم، جنبش‌های اجتماعی را نه تنها مقوله نابهنجار نمی‌داند، بلکه به وجود آورنده حیات اجتماعی از طریق تولید و منازعه می‌داند و سوم، جهت‌گیری‌های فرهنگی را به مثابه امری قطعی، تغییرناپذیر و غیر قابل بحث در نظر نمی‌گیرد.

بنابراین بخش قابل توجهی از حیات اجتماعی که منتج از مشارکت اجتماعی است، در درون جنبش‌های اجتماعی ایجاد یا بازسازی می‌شود. با توجه به نکات بیان‌شده، در این دستگاه نظری، درصدد فهم و بررسی تاریخ‌مندی (الگوهای نهادینه شده فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در یک جامعه)، حیات اجتماعی (کنش اجتماعی مبتنی تاریخ‌مندی موجود) و در نهایت، تحولات اجتماعی ایران معاصر از طریق فهم جنبش مشروطه هستیم.

۲. تاریخ‌مندی جنبش مشروطه

جنبش مشروطه^۸ (۱۲۸۵ ه. ش/ ۱۳۲۴ ه. ق/ ۱۹۰۶ م) نخستین جنبش اجتماعی ایران در فضای مدرن است. جنبشی دربرگیرنده اجزای گوناگون جامعه، فرا زمانی (اثرگذار بر آینده) و فرامکانی (اثرگذار بر افکار و ملت‌های دیگر) (بنکداریان، ۱۳۹۲) که فهم و کنش‌گری فعالان جنبش، حاصل تعامل یافته‌های فضای مدرن و ذخیره‌های سنتی است.

تاریخ‌مندی جنبش مشروطه در واقع همان الگوهای نهادینه شده فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک جامعه در بازه زمانی پس از جنبش یادشده است. تاریخ‌مندی جنبش‌ها همواره از تعامل ایده‌های کانونی جنبش با شرایط کلان محیطی که جنبش در آن بروز می‌کند، شکل می‌یابد. از این رو، ابتدا شرایط کلان محیطی و در ادامه اندیشه‌های کانونی جنبش

مشروطه بیان می‌شود. در بخش نتیجه‌گیری، نسبت تاریخ‌مندی و حیات اجتماعی برآمده از جنبش مشروطه با تحولات اجتماعی تحلیل می‌شود.

۳. شرایط کلان محیطی شکل‌یابی جنبش مشروطه

جمعیت ایران در قرن ۱۹ از ۵ میلیون تا ۸ میلیون و به روایت دیگر ۱۰ میلیون نفر افزایش می‌یابد. نرخ رشد جمعیت در آن دوره حدود ۶ صدم درصد بوده است. شماری گفته‌اند که جمعیت شهری در فاصله ۱۱۷۹ تا ۱۲۹۳ ه. ش دو برابر شد، در همین دوره از جمعیت ایلی کاسته شد. در پایان قرن، حدود ۲۵ درصد جمعیت ایران شهرنشین شدند، که نشان‌دهنده شروع آهنگ مهاجرت به شهرهاست. مابقی جمعیت نیز کماکان در روستا (۵۵ درصد) یا عشایر (۲۰ درصد) زندگی می‌کردند. به زبان دیگر، ترکیب جمعیتی ایران ایلاتی، روستایی و شهری بوده است. این نظام جمعیتی به نوعی مستقل و خودکفا از یکدیگر بوده‌اند. به این معنا که این سه زیست بوم مکمل یکدیگر نبودند، بلکه در جوار هم زندگی می‌کردند. در این ساختار متکثر باید توجه داشت که از یک سو به رغم وجود مکتب‌خانه‌ها حدود ۹۰ درصد جمعیت بی‌سواد وجود داشتند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۷۴ و ۷۵؛ امانی، ۱۳۸۰؛ آبراهامیان، ۱۳۷۹؛ قیصری، ۱۳۹۲؛ عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۰؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۲۱۵؛ فوران، ۱۳۷۷: ۱۸۵-۱۸۳) و از سوی دیگر، رشد جمعیت، با توجه به وجود بیماری‌های همه‌گیر (وبا، طاعون، سل و...) پایین بود.

بیماری‌های همه‌گیر از جمله وبا از یک سو منجر به کاهش جمعیت و رکود اقتصاد کارخانه‌ها و کشاورزی شد و از سوی دیگر، زمینه نارضایتی از حکومت را فراهم ساخت. نکته مهم در خصوص بیماری وبا آن بود که فقرا بیشتر به این بیماری مبتلا می‌شدند (ناطق، ۱۳۵۸: ۲۰-۲۱). حکام ولایات به هنگام سرایت بیماری به شهر، شهر را ترک و مردم را به حال خود می‌گذاشتند. یک سیاح انگلیسی که در شیراز بود، چنین می‌گوید «به‌راستی این بی‌شرمانه‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین اقدامی بود که به همه عمر شاهدش بودم... وقتی مردم به خود می‌آمدند، آشکارا به حکومت ناسزا می‌گفتند» (ناطق، ۱۳۵۸: ۲۵). ناصرالدین شاه در یکی از ایام سرایت وبا به دکتر فوریه پزشک دربار می‌گوید: «هر وبا گرفته‌ای که نزد تو به استعلاج آید، دورش کن و بگو من طیب شاهم و خود را آلوده به معالجه وبا نمی‌کنم». او هم چنین می‌کرد. فوریه در ادامه می‌نویسد: «هر کس این حرف را شنید، نفرین شدید به ولی نعمت کل نمود» (همان: ۳۰). شمار قابل توجهی از روحانیون نیز که مردم را به هنگام مصیبت توصیه به عزاداری و سینه‌زنی می‌کردند و وفق معمول، تربت سیدالشهدا را تجویز می‌کردند، خود به هنگام نزول بلا! اولین نفری بودند که فرار می‌کردند و آخرین نفری بودند که به شهر باز می‌گشتند. در چنین اوضاعی بود که یک نویسنده انگلیسی «مگ گرو» می‌نویسد که «اهل ایران اعتقاد یافتند که وبا از عواقب تعدی هیات حاکم بر طبقه محروم است» (ناطق، ۱۳۵۸: ۳۳ و ۳۱).

مرگ و میر ناشی از بیماری‌های همه‌گیر و افزایش فقر به همراه ناکارآمدی دستگاه سیاسی در حفاظت از جان مردم، زمینه ایجاد مفهوم عقب‌ماندگی را فراهم کرد. بنابراین یکی از مدلول‌های عقب‌ماندگی به وضعیت وخیم سلامت همگانی مردم، ناکارآمدی طب سنتی برای معالجه این بیماری‌ها و در نهایت بی‌مسئولیتی حاکمیت برای حفاظت از جان مردم مرتبط بود.

در کنار شیوع بیماری‌های همه‌گیر و کاهش جمعیت، اقتصاد کشور نیز ورشکسته بود. نظام اقتصاد سنتی (روستایی، ایلاتی و پیشه‌وری شهری) رو به افول بود و نظام تیول‌داری کارآمدی خود را از دست داده بود. رونق اقتصاد تجاری به ازای فروپاشی اقتصاد سنتی و مهاجرت روستایی آن به کشورهای دیگر به ترتیب پیامد اقتصادی و اجتماعی این تحول بود (شاکری، ۱۳۸۴: ۴۴).

درباره پیامد اقتصادی باید دانست که شهرهای بزرگ ایران همانند تبریز، اصفهان، رشت و تهران، محلی برای تبادل

کالاهای تجاری می‌شوند. تجارت به‌عنوان مهم‌ترین بخش درآمدزایی شناخته می‌شود و طبقه تجار نقش تعیین‌کننده‌ای می‌یابند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۸۷). ایران با کشورهای روسیه، انگلستان، عثمانی، فرانسه، آلمان، اتریش، مجارستان، بلژیک، افغانستان، ایتالیا، مسقط، چین، آمریکا و چند کشور آسیایی و اروپایی دیگر رابطه تجاری برقرار می‌کند. این درحالی است که ارزش سهم واردات بیش از صادرات بود. در اواسط قرن ۱۹ انگلیس نسبت به روسیه سهم بیشتری در تجارت با ایران داشت؛ به گونه‌ای که در اواخر همان قرن (۱۸۹۵) حدود ۷۰ درصد تجارت به انگلستان و ۱۵ درصد به روسیه و مابقی به کشورهای دیگر اروپایی و عثمانی تعلق داشت. اما در سال ۱۹۰۵ صادرات انگلستان به ایران به حدود ۴۰ درصد و روسیه به حدود ۵۵ درصد تغییر می‌کند (پاولویچ، ۱۳۵۷: ۲۸-۲۹؛ بنکداریان، ۱۳۹۲). نفوذ اقتصادی روسیه و انگلیس در ایران آن‌چنان مهم است که برای گسترش تجارت مبادرت به ایجاد راه‌های شوسه، راه آهن و تلگرافخانه می‌کنند. با تغییر نظام اقتصادی ایران به تجارت، به ناچار ایران در بازارهای جهانی ادغام و متأثر از رخدادهای آن می‌شود.

یکی از اثرات این ادغام، ارتقای پایگاه اجتماعی تجار ایرانی است. تجار نقش مهمی در اجتماع و اقتصاد ایران یافتند. کمک‌های گاه و بیگاه آنان به حاکمیت و همچنین رخدادهای اجتماعی غیر قابل‌کتمان است (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۸؛ آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۷۱-۷۷؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۶۲۲؛ عیسوی ۱۳۶۹: ۲۵؛ آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۱۱۰). یکی دیگر از مهم‌ترین تبعات این ادغام، آغاز امتیازدهی ایران به کشورهای اروپایی، به‌ویژه روسیه و انگلستان، اخذ وام‌های گوناگون از روسیه و انعقاد قراردادهای، معاهده‌ها و موافقت‌نامه‌های گوناگون تجاری ایران با روسیه، انگلستان و چند کشور دیگر و تأسیس بانک‌های خارجی در کشور است که منجر به نفوذ سرمایه‌های خارجی شد.^۹ با این حال، درآمد حکومت (شاه و دربار) با هزینه‌هایش برابری نمی‌کرد. مشکلات اقتصادی به دوره ناصری محدود نماند. در دوره مظفری وضع آنقدر نابسامان شد که اولاً هزینه تاج‌گذاری شاه به دلیل خالی بودن خزانه کشور از محل اخذ وام از بانک شاهنشاهی تامین شد (امین‌الدوله، ۱۳۵۴: ۲۲۲) و ثانیاً شاه مجبور به مرخص کردن زنان حرمسرای پدری شد (رئیس‌نیا، ۱۳۵۲: ۴۲) و ثالثاً دولت مجبور به فروش شماری از املاک خالصه و افزایش تعرفه‌ها برای تجار ایرانی شد. از دیگر رخدادهای مهم ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی، کاهش ارزش طلا و نقره در بازارهای جهانی و به‌تبع آن، کاهش ارزش صادرات کالاهای ایرانی بود (آدمیت، ۱۳۵۵: ۱۱۰-۱۰۹؛ پاولویچ، ۱۳۵۷: ۳۳-۲۹؛ لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۸۳ و ۹۹-۹۵). اثرات منفی امتیازها و قراردادهای به‌ضمیمه کاهش ارزش تراز تجاری ایران - که بخش قابل توجهی از آن حاصل نزول قیمت طلا و نقره بود - به همراه افزایش تعرفه‌ها ضمن اینکه دولت را با بحران درآمدی مواجه کرد، منجر به اعتراض تجار ایرانی شد. باور تجار ایرانی این بود که دولت بیش از اینکه به تجارت اهمیت دهد، به کمک‌های مالی و نظامی اهمیت می‌دهد. نمونه بارز بی‌توجهی حکومت به تجارت ایرانی، اعطای امتیاز تنباکو بود (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۶۴ و ۳۵۶-۳۱۸). تعدادی از تجار از جمله حاج امین‌الضرب، یکی از بزرگان تجار تهران، نامه‌هایی مبنی بر شکایت از وضع ناخوشایند واردات و صادرات کالا به ناصرالدین شاه می‌نویسند. پس از چندی که شکایات بالا می‌گیرد و شاه نیز نامه‌ای مبنی بر مشورت‌گیری از تجار به مستوفی‌الممالک، صدر اعظم وقت، می‌نویسد. پس از این نامه است که برای نخستین بار «مجلس و کلای تجار» در سال ۱۲۶۳ ه. ش شکل می‌یابد. دفتر مرکزی مجلس مزبور در تهران دایر و همزمان چند شعبه نیز در شهرهای بزرگ ایجاد می‌شود. وظیفه این مجلس، که متشکل از ریش‌سفیدان تجار ایرانی است، تنظیم امور تجارت و رسیدگی به دعاوی حقوقی تجار و تمییز حق و باطل است. مجلسی که علاوه بر شأن اقتصادی دارای شأن سیاسی هم بود (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۱۲-۲۹۹). اما عمر این مجلس اقتصادی (همان: ۳۷۰-۳۶۹) به دلیل مخالفت بخشی از همکاران تاجر، حاکمان محلی و شماری از روحانیون پایدار نماند.

۹. برای آگاهی از امتیازات و قراردادهای ایران با کشورهای خارجی در آستانه مشروطه ن. ک: سرایی و هاشم زهی، ۱۳۸۱: ۸۹.

مهاجرت مزبور چند تأثیر اجتماعی-سیاسی داشت. اولاً منجر به رونق صنایع روسیه شد. ثانیاً منجر به انتقال سرمایه به ایران شد. ثالثاً اگر چه در ابتدا به دلیل نیاز کارگران مهاجر ایرانی، سرمایه‌داران از آنها برای شکست اعتصاب کارگران بومی استفاده می‌کردند اما آرام آرام کارگران ایرانی نیز متوجه نوع جدید زیست شهری شدند که در آن اعتراض، ممکن و حق شمرده می‌شد. بنابراین آنها همپای دیگر کارگران خواستار حقوق صنفی خودشان شدند. به مرور سیاسی شدن این کارگران منجر به رادیکال شدنشان شد و در آمدورفت‌شان به ایران توانستند زیست جدید را به فضای کارگری منتقل کنند. ظاهراً نخستین اتحادیه کارگری (اتحادیه کارگران چاپخانه) به سال ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۹ باز می‌گردد. نخستین اعتصاب کارگری را نیز کارگران تلگراف‌خانه در سال ۱۲۸۵ به راه انداختند. اعتصاب‌های بعدی نیز در سال‌های ۱۲۸۶، ۱۲۸۷ و ۱۲۸۹ راه افتاد (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۳۰-۱۳۳). در واقع مهاجرت ایرانیان به روسیه منجر به امکان زیست جدیدی شد که بنیان آن بر این نکته استوار بود که برای زیست بهتر باید مبارزه کرد.

بخش دیگری از تصویر آن زمان جامعه را باید در نظام و ساختار فرهنگی مشاهده کرد. پس از شکست ایران از روسیه حاکمیت به عقب‌ماندگی خود وقوف یافت و قلمروی این عقب‌ماندگی را در موضوعات نظامی و پزشکی خلاصه کرد. به همین خاطر دو اقدام کرد؛ نخست اعزام محصلانی به خارج برای کسب دانش و دوم، تأسیس مدرسه دارالفنون. در کنار این دو اقدام دولتی، اقدام دیگری نیز از ناحیه بعضی از افراد صورت گرفت که با موافقت حکومت همراه شد و آن تأسیس مدارس جدید بود. این سه اقدام، زیست اجتماعی و فرهنگی ایران را تغییر و فضا را برای عبور از عقب‌ماندگی اجتماعی تصور شده فراهم می‌کرد.

در کنار این سه اقدام باید از روزنامه‌های فارسی زبان خارج از کشور نیز یاد کرد. این روزنامه‌ها با توجه به فضای آزاد کشورهای میزبان توانستند درباره موضوعاتی چون عقب‌ماندگی، استبداد، پیشرفت و تحولات جهانی مردم را آگاه کنند. روزنامه‌های آن دوره از طرق گوناگون به دست مردم می‌رسید و به صورت جمعی مطالعه می‌شد (معمولاً در پاتوق‌های محلی همانند قهوه‌خانه‌ها و قرائت‌خانه‌ها، فردی باسواد روزنامه می‌خواند و دیگران گوش می‌کردند). در اواخر قرن نوزدهم حدود ۲۲ روزنامه فارسی‌زبان خارج از ایران به چاپ می‌رسید. روزنامه‌هایی در خارج از کشور و سپس روزنامه‌های داخلی محلی منتشر شدند. روزنامه‌خوانی یکی از دل‌مشغولی‌های مردم شد و قرائت‌خانه‌ها در آن دوران رونق گرفتند (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۳). بخش قابل توجهی از مطالب روزنامه را اعضای انجمن‌های مخفی می‌نوشتند (آدمیت، ۱۳۵۵؛ راین، ۱۳۴۵). بنابراین روزنامه‌های ایران (داخل و خارج) یکی از مهم‌ترین حامل‌های امر سیاسی بودند. به دلیل این بروز است که شماری بر این باورند روزنامه‌ها جایگزین احزاب سیاسی بودند (خانیک، ۱۳۸۲).

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، یکی از اقدامات دولت اعزام شماری از محصلان به خارج برای تحصیل علوم جدید بود. نخستین گروه محصلان اعزامی به خارج، گروه دو نفره‌ای بود که برای یادگیری علم نقاشی (برای نقاشی از استحکامات نظامی) و طب در شوال ۱۲۲۶ ه. ق (سپتامبر یا اکتبر ۱۸۱۱) وارد لندن شدند. این اقدام آرام آرام تبدیل به یک رویه معمول و پذیرفته شد؛ روالی که با تغییراتی در نظام انتخاب و اعزام، تاکنون باقی‌مانده است. درباره اعزام محصلان به خارج، در دوره قاجار چند نکته قابل طرح است. نخست آن که علوم مورد نیاز آن روز از منظر دولت طب و نظام بوده است. در واقع، دولت نیاز علمی را تشخیص و بر همین تشخیص، مسیر علمی تعیین می‌شد. دوم آن که اعزام‌شدگان ابتدا از جماعت دربار و متنفذان بودند، اما در دوره‌های بعدی از طبقه عامه نیز تعدادی برای کسب آموزش راهی فرنگ شدند. بسیاری از تحصیل کرده‌های خارج از کشور کاری مناسب و هم‌راستا با تحصیلات‌شان در کشور پیدا نکردند. چهارم، به دلیل تفاوت بسیار میان اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و اروپا، توجه محصلان بیش از گذشته به امور اجتماعی و مسئله عقب‌افتادگی ایران از جهان جدید معطوف شد. پنجم، حاصل این رویداد انتقال بخشی از دانش جدید به ایران، متناسب با نیاز دولتمردان بود. ششم، این

انتقال به صورت منفعلانه و نه فعالانه به کشور منتقل می‌شد. هفتم، در این رویداد هیچکس انتظار انقلاب فکری نداشت، بلکه در انتظار بهبود روند اجتماعی به معنای عام (افزایش بهداشت، کاهش مرگ و میر، ساخت و ساز، افزایش قدرت نظامی به مثابه افزایش امنیت و...) بودند (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۱۰۶-۱۰۵؛ سرمد، ۱۳۷۲: ۲۰۲-۱۹۰؛ نوایی، ۱۳۸۲: ۱۴-۱۰؛ حائری، ۱۳۷۲: ۳۱۷-۳۱۴). بنابراین واقعیت آن است که اعزام محصل به خارج برای برطرف کردن دوعقب ماندگی درک شده از سوی حاکمیت آن زمان - علوم لشکری و نظامی و علوم پزشکی و بهداشتی - سامان یافت (لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۶۴).

تأسیس مدارس جدید، اقدام مهم دیگری در آن دوره بود. مدارس جدید جایگزین مکتب‌خانه‌ها، حاصل مقایسه دو جامعه ایران و غرب از سوی محصلان فرنگ رفته بود. مدرسه‌های جدید همانند روزنامه‌ها یکی از کانون‌های گفت‌وگو درباره جریان پیشرفت و تحول در اروپا بودند. دانش‌آموختگان مدارس جدید به مثابه حاملان علم جدید، نماد تغییرات اجتماعی بودند و دلبستگی مردم به مدارس جدید روز به روز بیشتر می‌شد؛ به گونه‌ای که چهار سال بعد از تأسیس نخستین مدرسه، بیست و یک مدرسه (هفده دبستان در تهران، یک دبستان در تبریز، بوشهر، رشت و مشهد) تأسیس شد (کسروی، ۱۳۴۴: ۳۸).

نکته مهم در علت روآوری به مدارس جدید را باید در همان موضوع اساسی برداشت عقب‌ماندگی ایران از کاروان پیشرفت و تمدن و جدید دانست. به زعم بسیاری از نخبگان فرهنگی و حکومتی آن روزگار، از جمله میرزا تقی خان کاشانی، راه‌رهایی ملت ایران «تربیت عامه» مردم است. تربیتی که حاصل آن اداره کشور و احترام به قوانین جامعه است (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۳۷). همزمان با رواج مدارس جدید در کشور انتقادهایی به رویه آموزشی غالب این مدارس مطرح شد (طالبوف، ۱۳۵۶: ۵۷ و ۱۹۶). شماری نیز عدم توجه به شرعیات و پوشش محصلان، به ویژه دختران، آن را نامناسب می‌دانستند (راوندی، ۱۳۵۶: ۷۳۴؛ مستوفی، ۱۳۴۳: ۳۱۸؛ سرمد، ۱۳۷۲: ۱۱۳).

خارج از نکات بیان‌شده، مدارس جدید در جامعه آن روز قاجاری، تبدیل به نماد تغییر شده بودند. شاید بتوان گفت که مدارس جدید توانان محل کنش سیاسی و پزشکی (بهداشت و سلامت محصلان) بودند. این ادغام سیاست و پزشکی به همراه تغییر مشی آموزش‌القبای فارسی نشان از نیازهای اجتماعی آن روزگار دارد. نکته مهم اینکه مدارس جدید حاصل ادامه مدارس قدیم و تحول مبنایی از علم قدیم به علم جدید نبود. ظهور اجتماعی مدارس جدید به دلیل هژمونی طب نوین و گستردگی بیماری‌های گوناگون بر کشور بود. به عبارت دیگر، یا پزشکان جدید سکان‌داران مدارس جدید بودند (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۲۱۶-۲۰۶) یا مهندسان و محصلان علوم دیگر همسو با مطالبات دولت اقدام به تأسیس مدرسه می‌کردند. در هر صورت ایجاد مدرسه در ایران بیش از آن که بر پایه تغییرات معطوف به علم باشد، بر اساس نیاز اجتماعی صورت گرفت.

اما درباره ساختار سیاسی ایران در دوره مشروطه باید گفت که ایران دوران قاجار دارای ساختاری کهن و متأثر از روابط قدرتی بود که شماری آن را با نام پاتریمونیالیسم^{۱۰}، (شه‌پدري) (چلبی و عظیمی، ۱۳۸۷: ۲۸)، شماری شبه پاتریمونیالیسم^{۱۱} (توفیق، ۱۳۸۵: ۹۳) و شماری دیگر پاتریمونیالیسم جدید^{۱۲} (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۵۳-۵۱۶) معرفی کرده‌اند. شاه در این ساختار ذی‌نفع و ذی‌حق تام بود و تعهدی از او انتظار نمی‌رفت (چلبی، ۱۳۸۷: ۲۸). در ابتدای شکل‌گیری این سلسله، درآمد دربار مبتنی بر نظام تیولداری بود (لمبتون، ۱۳۷۵؛ سیف، ۱۳۷۳؛ فوران، ۱۳۸۲). این نظام منجر به شکل‌گیری طبقات مشخص پایدار نمی‌شد. کشاورزی به مرحله تجاری نمی‌رسید و مازاد تولید و به تبع آن پس‌اندازی حاصل نمی‌شد. در اواسط دوره (دوره ناصری)، نظام تیول داری تضعیف شد و با ادغام ایران در نظام جهانی، اقتصاد تجاری آرام آرام جانشین نظام

10. Patrimonialism

11. Pseudo - patrimonialism

12. New patrimonialism

پیشین شد. محققان به اتفاق بر این باورند که در دوره قاجاری نیروی نظامی بسیار ضعیف، تشکیلات اداری ناکار، نظام مالی بی‌رونق و فرسوده و نهاد آموزشی محدود، قدیمی و توسعه نیافته بود (چلبی، ۱۳۸۷: ۳۱؛ عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۳؛ اکبری، ۱۳۸۴: ۳۰۲ و ۱۳۸۲: ۹۰؛ ۴۸؛ Abdollahiyan, 2004؛ Sheikholeslami, 1997).

قدرت سیاسی در آن دوره، به یک تعبیر خطی و به تعبیری دیگر، منظومه‌ای بود. منظور از قدرت خطی آن است که قدرت دارای سلسله مراتب عمودی بود. ابتدای قدرت به شاه و انتهای آن به کدخدای روستا، رئیس ایل، والی یا حاکم شهر می‌رسید. از این منظر، شاه دوره قاجار زمامدار مطلق بود، چرا که عاری از مسئولیت و در عین حال فعال مایشاء بود. اختیارات افراد برگرفته از قدرت شاه بود. شاه قاجار همانند شاهان پیشین بالاترین مرجع قضایی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و اداری محسوب می‌شد (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۱۳-۵۱۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۳؛ سیف، ۱۳۷۳؛ لمبتون، ۱۳۷۹؛ فوران، ۱۳۸۲).

اما قدرت به معنای منظومه‌ای آن، واقعیت قدرت را به فرد تقلیل نمی‌دهد، بلکه پایگاه قدرت را به یک قلمروی مشخص با نقاط تأثیرگذار گوناگون تعمیم می‌دهد. از این منظر، نیروهای اصلی دارای قدرت در دوره قاجار عبارت از شاه، خاندان سلطنتی (دربار) و دیوان (صدر اعظم، وزرا، ماموران عالی‌رتبه اداری و لشگری و حکمرانان ایالات) بودند. در این مدل در کنار اراده شاه، اراده‌های دیگر نیز شکل یافتند. در دوره ناصری به بعد همه چیز در ذیل افراد قدرتمند تجمیع یافت (معمار، ۱۳۸۷: ۱۹۸-۱۹۷؛ کریمی و حسینی، ۱۳۷۵: ۶۹-۶۷؛ Gilbar, 1977؛ Nowshirani, 1982). توضیح آن که از آن جا که به دلیل شکست‌های پی‌درپی از دولت‌های خارجی، نبود ارتش قوی و درآمدی مناسب، قدرت شاه در حال کاهش بود، تمرکز قدرت در درون ساختار سیاسی دوره قاجاری نیز پراکنده شده بود. شاه رسماً دارای قدرت بود، اما میزان تأثیرگذاری گروه‌های درون منظومه قدرت بر تصمیمات شاه و یا اخذ تصمیمات خارج از آگاهی یا اراده شاهانه افزایش یافته بود. اگر تحلیل آبراهامیان را بپذیریم که شاه قاجار به دلیل نداشتن مشروعیت دینی - چرا که علمای شیعه در این دوره بر خلاف دوره صفویه حکومت مشروع را حکومت حضرت مهدی (عج) می‌دانستند و این نوع حکومت را حداکثر، شر لازم قلمداد می‌کردند - و نداشتن اقتدار رسمی (ارتش قدرتمند و بودجه مکفی) در اخذ تصمیمات و اجرای آن ناتوان بود، آنگاه حضور گروه‌های درون منظومه قدرت قابل توجه است (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۳-۴۹). بنابراین تمامی اعضای منظومه قدرت، تا حدودی پذیرفته بودند که قدرت‌شان (قدرت منظومه) کاهش یافته و لذا تا حدودی در تصمیم‌گیری‌ها از خود نرمش نشان می‌دهند. این نرمش اجازه دخالت بیشتر اعضای دیگر منظومه را فراهم می‌کرد. شاه به ظاهر همان مالک‌الرقاب (راسخ، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۰) بود، اما در میدان سیاست ابزار قدرتش ناکافی و کاهش یافته بود. اعضای دیگر منظومه قدرت، تلاش می‌کردند اقتدارشان را افزایش دهند. در این میان، دیوانیان به دلیل خارج شدن از کارکرد اصلی‌شان (تنظیم روابط دربار با حاکمان ولایات) نقش بسزایی در ایجاد چالش در وضعیت قدرت (تمرکز قدرت در دست شاه) داشتند. در همین حال، حضور دولت‌های روس و انگلیس شرایط کشور را به نیمه استعماری تبدیل کرده بود. این شرایط باعث شده بود نه دربار و نه حکام محلی نیازی به یکدیگر نداشتند؛ دولت به روس و حکام به انگلیس اتکا داشتند در نتیجه نقش واسطه‌ای بروکرات‌ها محو شد (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۵). بنابراین حاکمیت قاجاری از شکل هسته‌ای خارج شد و شکل منظومه‌ای به خود گرفت.

رویداد دیگری که در صحنه سیاسی قاجار رخ داد، امکان فراهم‌آیی اعتراض مردم بود. توضیح آن که، تغییرات حاصل‌شده در کشورهای اروپایی و نبود مشروعیت دینی و قدرت نظامی حاکمیت، فرصت مناسبی را برای تبدیل آگاهی گروه‌های نخبه به اعتراض و دادخواهی توده فراهم کرد. برای نخستین بار مردم ایران علیه قرارداد شاه با یک خارجی قیام کردند (قیام تنباکو) و شاه مجبور به عقب‌نشینی شد. شاه قاجار تا قبل از این، عقب‌نشینی از قدرت خارجی را تجربه کرده بود، اما عقب‌نشینی شاه از خواست مردم، رویدادی منحصر به فردی در تاریخ ایران بود. در این بازه زمانی بود که دیگر شاه‌ها برای بازپس‌گیری اقتدار خود نداشتند. ناصرالدین شاه به صدر اعظم خود گلایه می‌کرد که «من نه ارتش درست و

حسابی دارم و نه مهماتی برای تجهیز یک ارتش مناسب» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۱). در نهایت دولت قاجار نتوانست ماهیت و کارکرد اصلی (اعمال خشونت مشروع) خود را حفظ و اجرایی کند. در نبود این ماهیت بود که تفسیر امر سیاسی در دوره قاجار از شاه و دربار به سوی کنش گران بیرون از حاکمیت تغییر یافت و آنان بودند که امر سیاسی جدید را تبدیل به گفت‌وگو برتر کردند.

۴. اندیشه کانونی جنبش مشروطه و نهاد مستقر

اغلب اندیشمندان آغاز جنبش مشروطه را شورش علیه امتیاز توتون و تنباکو (۱۲۶۸) و شکست ایران از روس دانسته‌اند (کسروی، ۱۳۴۴: ۱۵؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ج ۱۹، ۶۰؛ ۱؛ براون، ۱۳۷۶: ۴۶؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۲۲؛ احمدی، ۱۳۸۷: ۴۱). از آنجا که جنبش مشروطه دارای روایت یکسانی نیست، لحظه آغازین اندیشه مشروطه‌خواهی نیز دارای روایت واحدی نیست. ما با آغازها و تبارهای گوناگون و به تبع آن با روایت‌های گوناگون روبرو هستیم (تاجیک، ۱۳۹۴: ۸۷). جنبش مشروطه حداقل حاوی سه روایت دربار، بازار و مخالفان دولت است.

الف) پیشرفت؛ آغاز مشروطه‌خواهی با روایت درباریان، به رویارویی ایران و روس بازمی‌گردد. مبتنی بر این روایت، در آن دوره تاریخی ایران نتوانست در برابر قدرت نظامی روس (عهدنامه گلستان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق/ ۱۲ مهر ۱۹۲ ش) و (عهدنامه ترکمنستان ۲ شعبان ۱۲۴۳ ق/ ۱ اسفند ۱۲۰۹ ش) مقاومت کند. در ذیل مفهوم شکست، دربار مبادرت به نوسازی ارتش ایران کرد. برای نیل به این منظور، عباس میرزا مبادرت به اصلاح نظام مالی (حذف درآمدهای گزاف دربار و ایجاد تعرفه‌های حمایتی جدید) کرد و منابع مالی تهیه تجهیزات و حقوق ثابت نیروی‌های ارتش - با جمعیت بیش از شش هزار نظامی - را تأمین، کارخانه توپ و تفنگ‌سازی را در تبریز دایر و اداره ترجمه برای برگرداندن متون مهندسی و نظامی را ایجاد کرد. در همین دوره است که نخستین اعزام محصلان برای کسب علوم نظامی، مهندسی، پزشکی، چاپ و زبان‌های خارجی اتفاق افتاد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۶۸؛ کسروی، ۱۳۴۴؛ قاسمی‌پویا، ۱۳۷۷: ۱۰۵-۱۰۶؛ سرمد، ۱۳۷۲: ۱۹۰-۲۰۲؛ نوایی، ۱۳۸۲: ده تا چهارده؛ حائری، ۱۳۷۲: ۳۱۴-۳۱۷؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۰۵: ۲۹؛ محبوبی، ۱۳۷۰: ۱۷۶-۱۹۸) در دوره صدرات امیرکبیر (۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۶۴ ق - ۱۹ محرم ۱۲۶۷ ق/ ۲۸ مهر ۱۲۲۷ ش - ۲۲ آبان ۱۲۳۰ ش). گستره نوسازی فزونی یافت و «نظم میرزاتقی‌خانی» (آدمیت، ۱۳۸۵: الف: ۲۱۱-۲۱۲) برپا شد. مدرسه دارالفنون ساخته شد و تعداد بیشتری از اشراف برای تحصیل علوم جدید به اروپا اعزام شدند. بنابراین در این روایت دو اتفاق کانونی - مدرسه دارالفنون و اعزام محصلان به خارج - در مرکز نوسازی قرار داشت. در واقع، شکست از روس برای درباریان سخت بود و برای جبران آن به فکر نوسازی افتادند، لذا نوسازی در امور نظامی و به تبع آن امور مالی در نهایت به نوسازی اداری، اقتصادی و آموزشی منتهی شد. ابلاغ کتابچه تنظیمات حسنه و تشکیل مجلس تنظیمات حسنه به همراه ایجاد نه وزارتخانه (آدمیت، ۱۳۵۵: ۴-۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۵: ۱۹۴؛ دامغانی، ۱۳۵۷: ۱۵۱؛ وره‌رام، ۱۳۸۵: ۲۵۱-۲۵۲) را می‌توان نشانه‌های ملموس این نوسازی دانست. نوسازی برای درباریان چیزی جز جبران عقب‌ماندگی دولت و مظاهر آن نبود؛ که بارزترین آن ارتش بود. باور این روایت چنین است که درباریان به دنبال بازسازی دولت و اقتدار از دست رفته (دولت قوی) قاجاریه بودند.

دو نکته مهم در این روایت وجود دارد؛ نخست آن که تنها کنشگر فعال برای جبران عقب‌ماندگی دولت از غرب، دربار و نخبگان دربار بودند. نکته دوم آن که نوسازی به نوسازی دربار و ارتش تحویل و تقلیل یافته شد. البته به عقیده آدمیت، اصلاحات درباری در دربار متوقف نماند و به جامعه نیز گسترده شد. جهش تعقل اجتماعی به نخبگان، طبقه متوسط و حتی توده مردم از اثرات این نوسازی قلمداد می‌شود (آدمیت، ۱۳۸۵: ب: ۱۲۹).

در مجموع، تبعات شکست از روس، روند ناقص نوسازی‌های صورت گرفته و مقاومت بخشی از درباریان، دیوانیان و

روحانیون با روند نوسازی (جوادی، ۱۳۹۱) منجر به ناسازگاری‌هایی در اجتماع آن روزگار شد. در آن دوره، ایران برای نخستین بار با حجم انبوهی از کالاهای خارجی مواجه شد. همچنین اعطای امتیازات بی حد به خارجی‌ان منجر به سیطره نفوذ آنان بر اقتصاد ایران شد. از سوی دیگر، با نوسازی صورت گرفته، روند تغییراتی که مخالفان داخلی (روشنفکرانی همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی، ملکم خان، آخوندزاده، طالبوف و...) در نظر داشتند، کُند شد و جایگاه دربار در مقابل مخالفان داخلی (روشنفکران و روحانیون منتقد) تقویت شد (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۷۱). در این شرایط بود که روایت دوم از آغاز اندیشه مشروطه شکل گرفت.

ب) عدالت؛ روایت دوم از آغاز اندیشه مشروطه به تجار بازمی‌گردد. اعطای امتیازات فراوان به خارجی‌ان و رونق تجارت خارجی‌ان به هزینه رکود تجارت داخلی، منجر به اعتراضات تجار شد که پایگاه و منزلت اجتماعی والایی در آن عصر داشتند. لحظه آغازین اندیشه مشروطه با روایت تجار، به بازه زمانی شکست دولت برای بهینه‌سازی اوضاع تجاری - در زمان انتقال اقتصاد ایران از نظام تیول‌داری به نظام تجاری، و ادغام در اقتصاد جهانی، - بازمی‌گردد. در دوره برتری تجار خارجی (به‌ویژه تجار روسی) و افول تجارت ایرانی، شماری از تجار مبادرت به تنظیم شکایات نزد شاه کردند. ناصرالدین شاه دستوراتی برای رفع مشکلات تجار ایرانی صادر کرد. «تجار به مشورت بر آیند، کار تجارت را به نظم درآورند، می‌خواهند رئیسی داشته باشند یا نه، خودشان می‌دانند، به اتفاق تصمیم بگیرند و پیشنهادشان را عرضه بدارند» (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۱۰). به‌طور مثال نماد حرکت دولت برای «تنظیم امور تجارت، رسیدگی به دعاوی حقوقی تجار و تمیز حق و باطل» (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۱۱). را تشکیل «مجلس وکلای تجار ۱۳۰۱ ق/ ۱۲۶۳ ش» با حضور ریش‌سفیدان و بزرگان تجار دانست (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۵۶-۲۹۹؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴). به‌رغم موافقت اولیه و پشتیبانی شاه با تشکیل این مجلس و ایجاد دفاتر این تشکل در چندین ولایت، به دلیل مخالفت بخشی از دربار، حاکمان محلی و روحانیون، عمر این تشکل کوتاه بود.

در این روایت، شکست دولت در ساماندهی اوضاع اقتصادی و نفوذ کالا و امتیازات خارجی‌ان منجر به رکود تجارت به‌عنوان مهم‌ترین رکن اقتصادی ایران شد. منافع مشترک تجار با گروه‌های دیگر منجر به اتحاد آنان و اعتراض علیه سلطنت شد. اندیشه کانونی تجار در مفهوم عدالت متبلور بود، چرا که بی‌عدالتی و خودکامگی از نگاه این گروه و بخش قابل توجهی از مردم در اعطای امتیازات خاص به دربار، نخبگان نزدیک به دربار و همچنین به خارجی‌ان معنا می‌شد. اصطلاح مشروطیت نیز به معنای مشروط ساختن سلطنت در اعمال قدرت بود (قیصری، ۱۳۹۲: ۱۵۶). درخواست عدالتخانه یکی از راه‌هایی بود که از آن طریق امکان محار قدرت دربار ممکن می‌شد، ثبات و امنیت به شهر باز می‌گشت و تجارت از رکود خارج می‌شد.

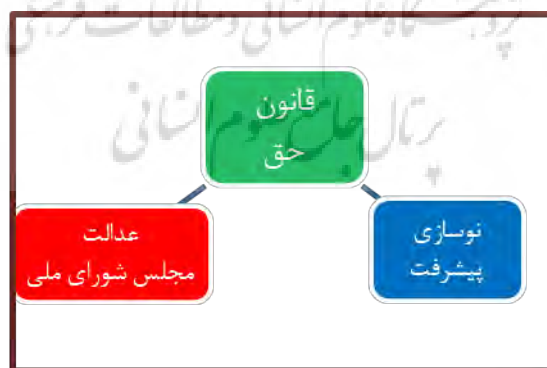
ج) قانون و حق؛ روایت سوم لحظه آغازین اندیشه مشروطه از آن مخالفان دولت - روشنفکران و روحانیون - است. در این روایت، لحظه آغازین اندیشه مشروطه به رویارویی ایرانیان با جهان غرب مربوط می‌شود. در این رویارویی بود که روشنفکر ایرانی در کش از تاریخ به‌مثابه مشیت الهی به تاریخ به‌مثابه امری انسانی که مفهوم کانونی آن تحول بود، تغییر یافت. روشنفکران بر این باور بودند که انسان می‌تواند و حق دارد وضعیت کنونی را دگرگون سازد. اساساً معنای حق به‌عنوان یک رابطه انسانی با حق یعنی حق بودن یا حق نبودن) به رابطه تملیکی (یعنی حق داشتن انسان) تبدیل شد (منوچهری و روستایی، ۱۳۹۰). از این رو روشنفکران نه فقط خواستار تغییرات در نهاد قدرت و سیاست که خواستار دگرگونی اساسی در امور اقتصادی، سیاسی (آزادی و دموکراسی) اجتماعی و فرهنگی بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۷۹؛ آدمیت، ۱۳۵۴). در این روایت بود که ملت از مفهوم قدیمی رعیت به مفهوم جدید ملت تغییر یافت. روشنفکر دوره قاجاری خواستار تحول مردم از رعیت به ملت شده و در این تحول خود لذا به صدای ملت تبدیل شده بود. برای نخستین بار شعار «زنده باد

ملت ایران» شنیده شد (آدمیت، ۱۳۸۵ ب: ۱۳۹-۱۴۰؛ صدیقی، ۱۳۹۰؛ کسروی، ۱۳۴۴: ۷۴). اگر چه میان روشنفکران اختلاف نظرهایی وجود داشت، اما نقطه مشترک روشنفکران دوره قاجاری آنجایی بود که به مشروطیت به مثابه امر سیاسی به معنای منازعه خیر و شر مبتنی بر امور انسانی و غیر آسمانی باور داشتند. از این رو است که یکی از پایه‌ای‌ترین امور انسانی، یعنی قانون مورد توجه نخبگان فکری و دینی همچون میرزا ملکم خان، (محیط طباطبایی، ۱۳۲۷: ۱۵۱)، مستشارالدوله (دولت‌شاهی، ۱۳۸۶: ۷-۸)، عبدالرحیم طالبوف (رئیس‌نیا، ۱۳۵۷: ۱۰۲) آخوندزاده (آدمیت، ۱۳۴۹)، محمد اسماعیل محلاتی، (زرگری نژاد، ۱۳۷۷: ۵۱۷)، میرزای نائینی (فیرحی، ۱۳۹۴) و شیخ فضل الله نوری - رساله حرمت مشروطه - (زرگری نژاد، ۱۳۷۷: ۱۶۴-۱۶۳) قرار گرفت.

در این رویکرد و فضای اندیشه‌ای، قانون اساسی کتاب مقدس بشر قلمداد شد و به تبع آن جنبش مشروطه خواهی نظام حقوقی واحدی (قیصری، ۱۳۹۲: ۱۵۶) را خواستار شد.

نکته مهمی که در این روایت باید به آن توجه داشت این است که به رغم دو روایت پیشین که حاملان آن به دنبال منافع خود بودند، در این روایت، روشنفکران علاوه بر اینکه که حاملان منافع گروهی هستند، به مثابه صدای ملت معترض یا «صدای امر اجتماعی در حال ظهور» (صدیقی، ۱۳۹۰) شناخته شدند. منافع روشنفکران (اعم از روحانی و غیرروحانی) به پذیرش آنان از سوی قدرت و مردم به عنوان نیروی اجتماعی تازه متولد شده بازگشت. پیش از این دوره تاریخ ما روشنفکر به عنوان معترض و متکی به ملت نداشت. در این بازه تاریخی است که نیروی اجتماعی جدیدی شکل یافت؛ نیرویی که مناسبات و روابط قدرت مستمر و مسلط در تاریخ سیاسی ایران را تغییر داد. این تغییر در واقع ایجادکننده نقطه گسستی میان روابط و مناسبات قدرت در قدیم و جدید بود. در این روایت به طور تقریبی خواست‌های دو روایت پیشین نیز بیان شد. به همین دلیل می‌توان گفت مفهوم قانون، اندیشه کانونی روشنفکران دوره قاجاری برای بیان خواست‌های‌شان بود.

بنابراین مفاهیم سه گانه نوسازی (پیشرفت) که حاملان آن نخبگان درباری، عدالت که حاملان آن تجار، و قانون یا حق که حاملان آن روشنفکران و روحانیون بودند، نقطه مرکزی مطالبات و مفاهیم کانونی اندیشه سه گروه اصلی جنبش مشروطه محسوب می‌شوند. براساس این سه مفهوم سه مطالبه نیز در جامعه سیاسی پس از مشروطه شکل گرفت؛ رضایت به معنای حکومت مبتنی بر مشارکت و رضایت مردم، مشروعیت به معنای قدرت مشروع در ذیل قانون، و حقوق عامه به معنای رعایت حقوق عمومی در مصاف با قدرت؛ همان مطالباتی که در غرب نیز شکل یافته بود (تیرنی، ۱۳۹۳: ۱۹۲).



شکل: ۱. اندیشه‌های کانونی جنبش مشروطه

بست نشینی اول و دوم، نقطه عطف پذیرش و انتخاب اندیشه مشروطه بود. اعتراض‌های پیشین و پسین این دو بست نشینی (جعفریان، ۱۳۷۸؛ خالصی، ۱۳۶۶) منجر به گسترش اندیشه‌های جنبش مشروطه در تهران، تبریز، اصفهان، رشت، شیراز و

دیگر شهرهای ایران شد (دانشور علوی، ۱۳۷۷). اما نهادینه و درونی شدن اندیشه مشروطه در جامعه نخبه ایران به بازه زمانی تصویب قانون اساسی، به ویژه متمم قانون اساسی باز می‌گردد. در آن دوره، اندیشه مشروطه با مرکزیت مفهوم قانون به همراه دو مفهوم عدالت و پیشرفت نزد کنشگران جنبش مشروطه درونی شد. قانون اساسی بیشتر به تنظیم قدرت شاه و متمم آن به تضمین حقوق و آزادی‌های مردم توجه داشت (گرگی و مرادخانی، ۱۳۹۲: ۱۷۶؛ منشادی، ۱۳۹۲). انتشار رسائل گوناگون از سوی دو اردوگاه مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان و منازعه‌های وسیعی که در خصوص مفاد متمم قانون اساسی مطرح شد و اعتراض‌های جمعی شمار کثیری از مردم (زنان و مردان) در موافقت با تصویب متمم قانون اساسی و مخالفت با به تأخیر انداختن تصویب متمم یا تغییر مفاد آن (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۷؛ قیاسی، ۱۳۹۴؛ کسروی، ۱۳۴۴؛ آفاری، ۱۳۶۹: ۶۵؛ ملک‌زاده، ج ۲، ۱۳۷۱: ۲۲؛ شیرودی، ۱۳۸۴) زمینه‌های نظری - دو رساله مشهور مشروطه‌خواهان «کشف المراد من المشروطه و الاستبداد و حرمت مشروطه» و دو رساله مشهور مشروطه‌خواهان «تنبیه الامه و تنزیه المله و اللئالی‌المربوطه فی وجوب المشروطه» - و میدانی - تأکید و حمایت علمای نجف و مشروطه‌خواهان شهرهای بزرگ کشور برای تصویب متمم قانون اساسی - (حائری، ۱۳۶۴) منجر به نهادینه شدن اندیشه مشروطه در قالب قانون اساسی و متمم آن شد.

۵. اندیشه‌های قانونی پیشامشروطه

در نقطه مقابل اندیشه مشروطه، اندیشه سلطنت سنتی وجود داشت. به خلاف مشروطه‌خواهان که اندیشه‌های خود را به صورت روزنامه، کتاب، سخنرانی و نامه منتشر می‌کردند، سلطنت‌طلبان نیازی به این کار نداشتند. چرا که اولاً پشتوانه نظری نظم و گفتمان مستقر تعداد قابل ملاحظه‌ای از متون سیاست‌نامه‌ها و اخلاق‌های ناصری، جلالی، کاشانی و... بود که آنان را بی‌نیاز از متون جدید می‌کرد؛ متونی که تا آن روز هیچ اشکالی به پیش فرض، ادعا و استدلال آنها وارد نشده و به عبارتی، هیچ رخدادی بر گفتمان مطرح ایجاد نشده بود و ثانیاً بر اساس گفتمان مرسوم و مطرح، سلسله قاجار نیز مشروعیت خود را از طریق اعمال قدرت به نمایش می‌گذاشت.

به واقع کتاب‌ها، مقالات و رسائل مشروطه‌خواهان در مواجهه با کتاب‌های پیشینیان قرار داشتند. نویسندگانی چون نجم‌الدین رازی، خواجه نظام‌الملک، خواجه نصیرالدین طوسی، رشیدالدین فضل‌الله، جلال‌الدین دوانی، واعظ کاشفی، طبیب کاشانی و اسکندر بیگ ترکمان و... متونی را تدوین کردند که روایتی از جایگاه و اقتدار و مناسبات شاه با مردم را بیان می‌کرد، در صورتی که متون دوره مشروطه شرایطی را بیان می‌کند که این روایت از شاه، خاستگاه و اقتدارش را تغییر می‌دهد.

الف) «قدرت مطلقه» در دوره پیشامشروطه، منشاء قدرت شاه آسمانی و به همین دلیل قدرت او نامحدود بود. «حکمران بر اساس حق الهی حکومت می‌کرد و وظیفه رعایای حکمران تنها آن بود که برای سلامتی او دعا کنند» (لمبتون، ۱۳۷۹: ۴۳؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۸۱-۱۷۹). از این رو رابطه مردم با شاه به مثابه رابطه رعیت با حاکم یا بنده با خدایگان بود (فوران، ۱۳۷۷: ۲۱۴؛ آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۵؛ سیف، ۱۳۷۳: ۴۸؛ لمبتون، ۱۳۷۹: ۸۳). اساساً شاه را سایه خدا بر زمین می‌دانستند و همان‌گونه که فرمان الهی چشم بسته اطاعت می‌شد، فرمان شاه نیز باید اطاعت می‌شد (دوانی، ۱۳۹۱: ۱۱۵-۱۱۱؛ جهان‌نگلو، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۳). در آن دوره، قانونی وجود نداشت چرا که هنگامی قانون وجودش الزامی می‌شد که نخست، دادگاهی باشد دوم، موضوعی اختلافی مطرح باشد و سوم دو طرف دعوی امکان حضور داشته باشند. در پیشامشروطه هیچ کدام از این سه نکته وجود نداشت و سلطان در حکم «مالک‌الرقاب و ناقب‌الکلمه و نافذ‌الحکم» (خلخالی، ۱۳۹۰: ۱۶۵؛ کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۳) شناخته می‌شد. در نبود قانون و دستگاه قضا، واسطه‌گری بلندپایگان (دربار، روحانیون، تجار) نزد شاه معنا می‌یافت، همچنان که بست نشینی رواج می‌یافت. نکته درخور تامل آن که در آن دوره، قانون، همان شریعت پنداشته می‌شد که قاضی به‌عنوان

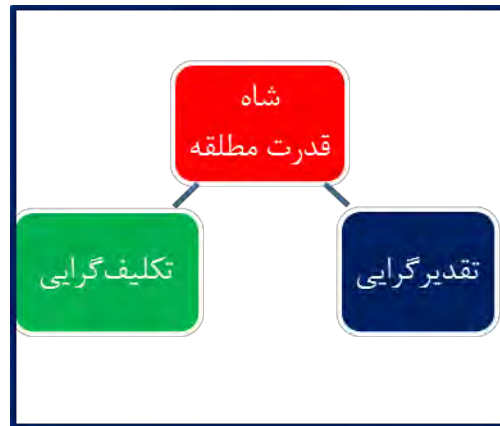
نماینده و منصوب شاه آن را اجرا می کرد. به عبارت دیگر، قانون به دلیل حضور شاه وجود داشت و تا زمانی که آن شاه بر مسند قدرت بود، تکلیف برای همه مشخص بود. تنها با تغییر شاه بود که امکان تغییر قانون نیز فراهم می شد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶؛ نظام الملک طوسی، ۱۳۸۰؛ رازی، ۱۳۵۲؛ کاشانی، ۱۳۳۱؛ پطروشفسکی، ۱۳۵۰؛ راوندی، ۱۳۵۶؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸).

از آنجا که در پیشامشروطه شاه به فراآسمان مرتبط می شد، پرسش از ناظر و نظارت بر شاه و حکام اساساً مطرح نبود (لمبتون، ۱۳۷۹: ۸۳ و ۲۱). در فرمان مشروطیت مظفرالدین شاه رگه‌هایی از تبار قدرت فراآسمانی دیده می شود: «... از آنجا که حضرت باری تعالی جل شانته سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف کفایت ما سپرده، شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رای و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت... بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و...» (کسروی، ۱۳۴۴). لذا کلمات شاه که نشان از خاستگاه پیشامشروطه داشت، در میدان مشروطه (تیموری، ۱۳۶۱: ۵۲-۵۷؛ ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۴-۲۲؛ براون، ۱۳۷۶: ۲۱-۱۵) دیگر یک پدیده آسمانی نبود و مخالفان می توانستند مقصر رخدادهای را به دربار، دیوان و شاه احاله دهند. لذا در تدوین قانون اساسی و به ویژه متمم آن، تعبیر و تفسیر جایگاه و مقام آسمانی شاه به چالش کشیده شد؛ چالشی که به مرکز منازعه جنبش با نظام مستقر تبدیل شد (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۰۵).

ب) «تکلیف»^۳ و «تکلیف‌گرایی» مفهوم دیگری است که در دوره پیشامشروطه مهم و تأثیرگذار بود. در آن دوره، مردم در مقابل شاه و قدرت وی تنها دارای تکلیف بودند. بدین خاطر نظام بروکراسی دوره پیشامشروطه بسیار کوچک بود (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۶). قدرت شاهانه سلسه مراتب قدرت را تعیین می کرد و در واقع این قدرت بود که مهم‌ترین منبع اقتصادی آن زمان (زمین) را مشخص می کرد (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۶۷). بنابراین قدرت شاهانه گستره‌اش به حوزه زندگی و مناسبات اقتصادی، اجتماعی می رسید (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۷).

اساساً بار معنایی تکلیف وسیع‌تر از روابط متقابل مردم و قدرت بود. حوزه‌هایی همچون روابط انسان با زمین با سرمایه و با سود نیز تکلیف محور بود. تجار و مالکان، مالکیتی رسمی و دائمی برای خود فرض نمی کردند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۷ و ۱۰) و شاه در هر زمانی می توانست نسبت به مال و منال رعیت خود ادعا داشته باشد (فوران، ۱۳۸۲: ۲۱۴؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۴۱-۳۹). در آن دوره، نظام تیول‌داری رواج داشت و مالک بیشتر به عنوان مامور مالیات نقش ایفا می کرد. در این فضا بود که کشاورزی هیچگاه از سطح معیشت به سطح تجاری تغییر نیافت (لمبتون، ۱۳۷۵؛ ۱۳۷۷؛ فوران، ۱۳۷۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱؛ ولی، ۱۳۸۰، کدی، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۳).

د) مفهوم سوم هنجارین دوره پیشامشروطه «تقدیر» بود. در آن دوره، قدرت، تعیین کننده تحرک اجتماعی بود. این تحرک بدون ملاک و معیار، کمک می کرد تا تقدیرگرایی رواج یابد. کساد بازاری، نبود سرمایه، گسترده‌گی بیماری و مرگ و میر ناشی از آن، مشکلات خانوادگی، بلایای طبیعی، جنگ و اساساً جایگاه فعلی افراد و شرایط موجود در چارچوب مفهوم تقدیر معنا می شد. ضمن آن که راه خروج از وضعیت کنونی نیز دعا، نذر و استغاثه به درگاه الهی یا انتظار عطوفت از ناحیه قدرت-نماینده قدرت آسمانی- بود (ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۷۲؛ رنه دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۲۵؛ ناطق، ۱۳۵۸: ۳۳). در این فضای مفهومی، تقدیرگرایی از یک سو فراتر از شاه بود و از سوی دیگر، نسبت مستقیمی با گستره قدرت شاهانه داشت. ترکیب قدرت آسمانی و رواج تقدیرگرایی امکان طرح مفاهیمی چون عقب ماندگی و به تبع آن نوسازی و پیشرفت را فراهم نمی کرد (میلانی، ۱۳۷۸: ۴۳-۴۲).



شکل ۲. اندیشه‌های کانونی پیشامشروطه

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ادعای این نوشتار مبتنی بر برقراری رابطه میان جنبش مشروطه با تحولات بنیادین اجتماعی در ایران معاصر است. بدین گونه که ابتدا جنبش مشروطه از طریق خلق تاریخ‌مندی نوین بر حیات اجتماعی جامعه تأثیر گذارد و سپس بر نحوه شکل‌یابی تحولات اجتماعی در ایران معاصر تأثیر گذاشت.

۱. تاریخ‌مندی جنبش مشروطه

اگر تاریخ‌مندی جنبش‌های اجتماعی را الگوی نهادینه‌شده فرهنگی، سیاسی، اقتصادی اندیشه و کنش جنبش اجتماعی بدانیم، آنگاه کانون تاریخ‌مندی جنبش مشروطه در ذیل مفهوم قانون (حق تعیین سرنوشت از سوی مردم) معنا می‌یابد. از این رو فصل‌میز تاریخ‌مندی پیشامشروطه از مشروطه، تغییر مکان اعمال حق بود. این تغییر مکان اعمال حق، منجر به تأسیس مجلس شورای ملی شد. یا تشکیل این نهاد، آحاد ملت نه به دلیل نمایندگی آسمان در زمین بلکه اتفاقاً به دلیل زمینی بودن، دارای حق (حقوق عمومی) شدند، و نمایندگان مجلس نیز به‌عنوان وکیل مردم حق داشتند قانون، تدوین و بر قوه مجریه نظارت کنند.

هنگامی که مردم دارای حق شدند، موضوع تکلیف، تقدیر و قدرت مطلقه شاه بی‌معنا شد و سلطنت سنتی به سلطنت مشروطه تغییر یافت، که نشان‌دهنده تغییر ساختار سیاسی دولت در مشروطه به سمت دموکراسی بود. بنابراین جنبش مشروطه ایجادکننده گسست تاریخی در ایران بود. ورود مجلس به مکان‌های قدرت (شاه، خاندان سلطنتی، دربار) و دولت (صدر اعظم، وزرا، ماموران عالی‌رتبه اداری و لشگری و حکمرانان ایالات) سرآغازی برای تغییر مناسبات و منازعات سیاسی و همچنین شکل‌یابی مشارکت سیاسی مردم بود.

۲. حیات اجتماعی برگرفته از تاریخ‌مندی جنبش مشروطه

اگر حیات اجتماعی مردم پیشامشروطه در ذیل مفهوم رعیت معنا می‌یافت، به‌گونه‌ای که قدرت مطلقه صاحب حق بود و قانون نیز متکی به قدرت او بود، در دوره مشروطه، حق و قانون هم‌نشین با مردم شد و این هم‌نشینی منجر به حیات اجتماعی جدیدی شد. از این رو باید گفت که جنبش مشروطه حیات اجتماعی مردم را در سه ساحت ذهنی، کنشی و ساختاری تغییر داد.

در بُعد ذهنی، حق تعیین سرنوشت به مردم واگذار شد. در بُعد عینی (کنشی)، زمینه‌های کنش‌گری فردی و جمعی ایجاد، و در بُعد ساختاری، بافت‌های نهادی جدید ایجاد شد.

باید دانست که ایرانی پیشامشروطه اساساً امکان مشارکت از بُعد نظری و عملی برایش فراهم نبود، امکان تجمیع ثروت برایش مقدور نبود، امکان مقایسه با دیگران برایش ایجاد نشد، امکان نجات از بلایای طبیعی برایش موجود نبود، امکان فهم حق داشتن و خروج از تکلیف صرف، برایش متصور نبود؛ و امکان یادگیری دانش جدید و به تبع آن درک جدید از جهان برایش مهیا نبود. پس از مشروطه، ایرانی با مشارکت آشنا شد، امکان ثروت اندوزی برایش فراهم شد. امکان رابطه با کشورهای خارج، مطالعه و مشاهده جوامع و به تبع آن مقایسه (از طریق روزنامه‌ها و سفر به خارج) برایش فراهم شد، امکان زیست طولانی‌تر و مناسب‌تر برایش فراهم شد، امکان یادگیری علوم جدید و مشاهده جهان به گونه جدید برایش مهیا شد و در نهایت، امکان کسب حق تعیین سرنوشت برایش متصور شد.

جنبش مشروطه مفهوم حق تعیین سرنوشت از سوی مردم را از عدم به وجود ذهنی تبدیل کرد. مبتنی بر این حیات ذهنی جدید، امکان خروج از جهان تکلیف و تقلید و ورود به جهان مبتنی «حق» فراهم شد و فرآیند این رفت و آمد، حیات جدیدی را به ایرانیان نمایاند. همسان با تغییر مکان حق از دربار و شاه به مردم و مجلس نیز امر سیاسی از قلمروی فرازمینی به قلمروی زمینی نقل مکان کرد.

بنابراین حق تعیین سرنوشت از سوی مردم، مفهوم مرکزی جنبش مشروطه بود، که مبتنی بر اندیشه‌های کانونی و تاریخ‌مندی آن ظهور یافت. این بروز تاریخی، همان حیات اجتماعی نوینی بود که تحولات اجتماعی بر محور آن حرکت می‌کردند. به زبان دیگر، جنبش مشروطه بر سازنده تاریخ معاصر و تحولات اجتماعی ایران بود. تحولاتی که به حیات اجتماعی برگرفته از تاریخ‌مندی جنبش مشروطه راجع بودند.



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني